

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجله‌ها و سایت‌های چهارده خورشید



www.14khorshid.ir

ورود به سایت فرهنگی اعتقادی چهارده خورشید

[/http://14khorshid.ir](http://14khorshid.ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حوزه علمیه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام یاسوج

معاونت پژوهش

اثبات امامت	موضوع:
حجه اسلام والمسلمین افشار	استاد راهنما:
مهدی فاطمی خواه طلبه: پایه ۳	پژوهش گر:
۹۱-۹۲	سال تحصیلی:
اول	نیم سال:

چهارده خورشید

هشدار

* کلیه حقوق این مقاله متعلق به حوزه علمیه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام یاسوج می باشد.
* هرگونه سوء استفاده شرعاً و قانوناً جایز نمی باشد.

ورود به سایت

کلید واژه

امامت

خلافت

مرجعیت دینی

دیدگاه پیامبر

عصمت امام

علم امام

مقدمه

شناخت امام بر هر فرد ضرورت دارد و زندگی و مرگ بدون شناخت امام، حیات و ممات جاهلانه است. قصه امامت، قصه گستردن روح بشر و شرح صدر، بسط وجود آدمی، گسترش بصیرت و توسعه‌ی احساس و عاطفه و هم چنین افزایش همّت‌های عالی امت است. شناخت امام، شناختن راه کمال و استواری و در دست گرفتن سلطنت جهان برای سربلند درآمدن از آزمایش‌های الهی است. انسان باید امامش را بشناسد تا تحت ولایت او فرمانروایی بر آفرینش و... سیطره یابد و قیام به قسط کند.

امامت در لغت:

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است کلمه امام از ماده «امم» به معنای قصد می باشد. و نیز به معنای تقدم و پیشوایی است و از آن جایی که رهبر و پیشوا مورد توجه و نظر مردم است امام نامیده می شود. چنانکه به پیرو و تابع نیز مأموم می گویند. پیشوا فردی است که سِمَت رهبری داشته باشد وعده ای تابع و پیرو او هستند و تبعاً چنین فردی می تواند عادل و راه یافته و یا ظالم و گمراه باشد. قرآن نیز کلمه امام را در هر دو مورد اطلاق کرده است بطوریکه در یک جا می فرماید:

وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِهَا

«ما آن ها را پیشوایی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند»

و در جای دیگر می فرماید:

وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصُرُونَ^۱

«ما آن ها را پیشوایی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند و در روز قیامت هیچ کس آن ها را بر نجات از عذاب دوزخ یاری نخواهد کرد»

ولی در مکتب دین هر گاه به شخص به طور مطلق امام گفته می شود باید در تمام امور دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، اجتماعی و روحانی امامت و پیشوایی داشته باشد. خود نمونه کامل تعالیم دینی باشد و مردم در اعمال و رفتار و شیوه زندگی به او اقتدا نموده و او را الگوی خود در شئون قرار دهند. چنین مفهوم امامت است که در مکتب تشیع اهمیت خاصی دارد.

خلافت و امامت:

خلافت به معنای جانشین از پیغمبر است. خلیفه پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» به کسی گفته می شود که بعد از پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» یا در غیاب او و وظائف و کارهای او را انجام دهد. اکثر دانشمندان اهل سنت خلافت و امامت را مرادف شمرده اند. گفته اند: ((خلافت و امامت یک معنا دارد و در هر جا یکی از آن ها صادق باشد دیگری نیز صادق خواهد بود.)) مثلاً ابن خلدون نوشته است «خلافت یعنی نیابت از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا و به همین اعتبار خلافت و امامت گفته میشود، و متصدی آن مقام را خلیفه و امام می گویند.»^۲

لیکن این مطلب درست نیست زیرا امامت و خلافت مرادف نیستند. ممکن است این دو معنا در یک شخص جمع شوند. مثلاً اگر پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» شخص بر گزیده و ممتازی را که به احکام و دستورات دین عمل می کند و از حیث عمل پیشوای مردم است.

(۱) انبیاء/۳۰

(۲) قصص/۴۱

(۳) امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، ص ۲۰ به نقل از مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۱

جانشین و خلیفه خودش قرار داده و زمام امور اجتماعی و سیاسی و حفظ نگهداری قوانین شریعت را برعهده او قرار داده چنین شخصی هم به طور حقیقت امام است هم خلیفه و ممکن است شخصی امام باشد خلیفه پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» نباشد. چنانکه قرآن شریف، حضرت ابراهیم^{علیه السلام} را به عنوان امام معرفی می کند^۱ با اینکه خلیفه پیغمبر بر او صادق نیست.

گاهی خلافت صادق است ولی امامت صادق نیست. اگر پیغمبر شخصی را جانشین و خلیفه خودش قرار داد و یک سلسله کارهای معینی را به او محول کرد که در غیاب او آنها را انجام دهد بر چنین شخصی از حیث لغت می توان خلیفه پیغمبر اطلاق کرد لیکن امام مطلق و پیشوای در تمام شئون شمرده نمی شود. هم چنین اگر افراد ملت کسی را از بین خودشان انتخاب کردند و یکی از کارهای پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» را به او واگذار کردند ممکن است بر طبق عقیده خودشان او را خلیفه بخوانند، از جهت معنای لغوی هم مانعی ندارد اما امامت مطلق و پیشوایی بر او صادق نیست.

امام رضا^{علیه السلام} در تعریف امامت می فرماید: مقام امامت بزرگ تر و عالی تر و دقیق تر از آن است که عقول مردم بدان برسند یا به واسطه آراء خودشان بتوانند آن را درک کنند یا امامی را اختیار نمایند. خداوند متعال، بعد از پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» و خلیل الرحمن شدن ابراهیم^{علیه السلام} مقام شامخ امامت را به وی ارزانی داشته، بدان فضیلت و شرف برگزید و فرمود: «من تُرا امام ملت قرار می دهم» ابراهیم^{علیه السلام} بدین بشارت خوش حال شده عرض کرد: «امامت در ذریه من نیز خواهد بود؟» خدا فرمود: «مقام امامت به ستمکاران نخواهد رسید» آیه مذکور امامت هر ستمکاری را ابطال نموده و امامت را به خوبان و برگزیدگان اختصاص داده است^۲

حضرت رضا^{علیه السلام} می فرماید: «امامت یعنی نگهداری دین و حفظ نظم مسلمانان»^۳

«آغاز امامت»

از بعضی از احادیث استفاده می شود که حضرت علی^{علیه السلام} در زمان رسول خدا «صلی الله علیه وآله وسلم» امام و پیشوای مردم بوده است.

احادیث زیادی بدین مضمون در کتاب های حدیث دیده می شود. از باب نمونه: پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» فرمود: خدا درباره علی^{علیه السلام} به من فرمود: علی پرچم هدایت و امام دوستان من است^۴

(۱) بقره/ ۱۲۴

(۲) اصول آخوندی ج ۱ ص ۱۹۹

(۳) اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۰

(۴) امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، ص ۲۵ به نقل از ینابیع الموده ص ۸۹

رسول خدا «صلی الله علیه وآله وسلم» به ام سلمه فرمود: علی سید مسلمانان و امام پرهیز کاران می باشد از این قبیل احادیث ظهور دارند که حضرت علی «علیه السلام» در زمان رسول خدا «صلی الله علیه وآله وسلم» متصف به امامت و پیشوایی بوده و در همان عصر پیروانی داشته که از اعمال و رفتارش سر مشق می گرفتند. البته امامت آن جناب در آن زمان به معنی پیشوایی و رهبری معنوی بوده نه بدان معنا که خلیفه و امام منصوب اصطلاحی باشد. امامت به معنی رهبری اجتماع:

مسئله امامت همین ریاست عامه است؛ یعنی پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» که از دنیا می رود، یکی از شئون او که بلا تکلیف می ماند رهبری اجتماع است. اجتماع زعیم می خواهد و هیچ کس در این جهت تردید ندارد. زعیم اجتماع بعد از پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» کیست؟ این مسئله ای است که اصل آن را، هم شیعه قبول دارد و هم سنی؛ هم شیعه قبول دارد که اجتماع نیازمند به یک زعیم و رهبر عالی و فرمانده است و هم سنی، و در همین جاست که مسئله خلافت به آن شکل مطرح است. شیعه می گوید پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» رهبر و زعیم بعد از خودش را تعیین کرد و گفت بعد از من زمام امور مسلمین باید به دست علی «علیه السلام» باشد و اهل تسنن با اختلاف منطقی که دارند، این مطلب را لاقلاً به شکلی که قبول دارند قبول ندارند و می گویند در این جهت پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» شخص معینی را تعیین نکرد و وظیفه خود مسلمین بوده است که رهبر را بعد از خود پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» انتخاب کنند. پس آن ها هم اصل امامت و پیشوایی را - که مسلمین باید پیشوا داشته باشند - قبول دارند منتهی آن ها می گویند پیشوا به آن شکل تعیین می شود شیعه می گوید خیر، به آن شکل تعیین نمی شود؛ پیشوا را خود پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» به وحی الهی تعیین کرد.

اگر مسئله امامت در همین حد می بود (یعنی سخن فقط در رهبر سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر بود) انصافاً ما هم که شیعه هستیم، امامت را جزء فروع دین قرار می دادیم نه اصول دین؛ می گفتیم این مسئله فرعی است مثل: نماز، اما شیعه که قائل به امامت است، تنها به این حد اکتفا نمی کند که علی «علیه السلام» یکی از اصحاب پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» ابو بکر و عمر و عثمان و صد ها نفر دیگر حتی سلمان و ابوذر هم یکی از اصحاب پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» بودند و علی «علیه السلام» از آن ها برتر بوده، افضل و اعلم اتقی و الیق از آن ها بوده و پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» هم او را مشخص کرده بود. شیعه در این حد واقف نیست؛ دو مسئله دیگر می گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیست، نه اینکه قائل هستند و از علی «علیه السلام» نفی می کنند.

امامت به معنی مرجعیت دینی:

مردم وقتی می خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» می پرسیدند. آنچه را که در قرآن نبود از پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» سؤال می کردند. مسئله این است که آیا هرچه که اسلام می خواسته از احکام و دستورات معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» هم به عموم مردم گفته است؛ یا نه، آنچه پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» برای عموم مردم گفته قهراً زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد؛ حضرت علی «علیه السلام» وصی پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» بود و پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» تمام کماکیف اسلام و لااقل کلیات اسلام را در آنچه را که است و باید گفته شود به علی «علیه السلام» گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته از خود و ممتاز از همه اصحاب خویش و کسی که حتی مثل خودش در گفته اش خطا و اشتباه نمی کند و ناگفته ای از جانب خدا نیست إلاً اینکه او می داند، معرفی کرد و گفت: آیاها الناس! بعد از من در مسائل دینی هرچه می خواهید سؤال کنید، از وصی من و اوصیاء من بپرسید در واقع در اینجا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از یک مجتهد، کارشناسی من جانب الله، [وائمه] یعنی افرادی که اسلام شناس هستند، البته نه اسلام شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند - که قهراً جایز الخطا باشند - بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی - که بر ما مجهول است - علوم اسلام را از پیغمبر گرفته اند؛ از پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلم» رسیده به علی «علیه السلام» و از علی «علیه السلام» رسیده به امامان بعد و در تمام ادوار ائمه، «یک علم معصوم غیر مُخَطَّئی که هیچ خطا نمی کند» از هر امامی به امام بعد رسیده است.

امامت در قرآن:

در قرآن چند آیه هست که مورد استدلال شیعه در باب امامت است. یکی از آن آیات آیه «انما ولیکم الله» است ((اتفاقاً در همه اینها روایات اهل تسنن هم وجود دارد که مفاد قول شیعه را تأیید می کند))
«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» «انما» یعنی منحصرأ (چون از ادات حصر است) معنی اصلی «ولی» سرپرست است. ولایت یعنی تسلط و سرپرستی: سرپرست شما فقط و فقط خدا است و پیغمبر خدا و مؤمنینی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. ما در دستورات اسلام نداریم که انسان در حال رکوع زکات بدهد که بگوئیم این یک قانون کلی است و شامل همه می شود

و فقط امام علی «علیه السلام» این کار را کردند.

آیات دیگر آیاتی است که در باره جریان غدیر است. خود غدیر جزء سنت است ولی از آیاتی که در این مورد در سوره مائده وارد شده یکی این آیه است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» در اینجا لحن، خیلی شدید است، ای پیامبر! آنچه را که بر تو نازل شد تبلیغ کن و اگر تبلیغ نکنی رسالت را تبلیغ نکرده ای اجمالاً خود آیه نشان می دهد که موضوع آنچنان مهم است که اگر پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» تبلیغ نکند، اصلاً رسالتش را ابلاغ نکرده است.

در همان سوره مائده آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (امروز دین را به حد کمال رساندم و نعمت را به حد آخر تمام کردم، امروز است که دیگر اسلام را برای شما به عنوان یک دین پسندیدم) نشان می دهد که در آن روز جریانی رخ داده که آنقدر با اهمیت است که آن را مکمل دین و متمم نعمت خدا بر بشر شمرده است و با بودن آن اسلام اسلام است و خدا این اسلام را همان می بیند که می خواسته و با نبودن آن، اسلام اسلام نیست. شیعه به لحن این آیه - که تا این درجه برای این موضوع اهمیت قائل است - استدلال می کند و می گوید آن موضوعی که بتواند نامش مکمل و متمم نعمت و آن چیزی باشد که بانبودنش اسلام اسلام نیست، چه بوده است؟ می گوید مامی توانیم موضوعی را نشان بدهیم که در آن درجه اهمیت باشد ولی شما نمی توانید. بعلاوه، روایاتی است که تأیید می کند این آیه هم در همین موضوع وارد شده است

متکلمان، امامت را به چند طریق تعریف کرده اند:

۱- امامت، ریاست عام در امور دین و دنیا است.

۲- امامت، خلافت و جانشینی پیامبر در اقامه دین است به طوری که پیروی از او بر همه امت واجب است^۳

۳- امامت، خلافت و جانشینی صاحب شریعت، در پاسداری از دین و تدبیر امور دنیوی امت است.

۴- امامت، ریاست عام دینی است که مشتمل بر ترغیب همه مردم به حفظ مصالح دینی و دنیوی، و باز داشتن آنها از اعمالی است که ضرر دینی و دنیوی دارد

غزالی می گوید: «بدان که بحث در باره امامت از مباحث عقلی و معقولات نیست بلکه از مباحث فقهی است»

(۱) مائده/۶۷

(۲) مائده/۳

(۳) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، محاضرات فی الالهیات، ص ۲۹۷، به نقل از شرح المواقف/۸/۳۴۵

آمدی می گوید: «بدان که بحث از امامت از اصول دین نیست»

قاضی عضد الدین ایجی می گوید: «مباحث امامت نزد ما از فروع دین است و اگر آن را در علم کلام آورده ایم از باب تأسی به پیشینیان و پیروی از آنها است»^۱

ابن خلدون هم می گوید: «در نهایت چیزی که در مورد امامت می توان گفت این است که امامت یک حکم داری مصلحت اجتماعی است و از زمره عقاید نیست»^۲

تفتازانی نیز می گوید: «نزاعی در این نیست که مباحث امامت به علم فروع دین (فقه) سزاوار تر است.

اما شیعه امامیه به امامت به مثابه یک مسأله اصولی و کلامی می نگرد که هم سنگ نبوت است و غیر از در یافت وحی تشریحی و آوردن شریعت جدید؛ زیرا شریعت و وحی تشریحی با رحلت پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» به پایان رسید.

پس مسأله امامت از مسائل ریشه ای و اصلی است.

شرایط و صفات امام:

سخنان علمای اهل سنت در مورد شرایط و صفات امام مختلف استابو منصور بغدادی (متوفای ۴۲۹ هجری) در «اصول دین» به چهار شرط: علم، عدالت، شناخت وجوه سیاست و حسن تدبیر، و قریشی بودن اشاره می کند.^۳ ابو الحسن بغدادی (متوفای ۴۵۰ هجری) سلامت حواس و سلامت اعضا و شجاعت را هم افزوده است.

و ابن حزم اندلسی (متوفای ۴۵۶ هجری) بلوغ و مرد بودن را اضافه کرده است.

راه های اثبات امامت نزد اهل سنت:

شیعه امامیه راه اثبات امامت را منحصر در نص از جانب پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» و امام قبلی می دانند و اما راه اثبات امامت نزد اهل سنت، منحصر در آن نیست. بلکه بیعت اهل حل و عقد را نیز اضافه می کنند قاضی ایجی می گوید: «مقصد سوم: در آنچه امامت به وسیله آن اثبات می شود. همانا امامت به اجماع شیعه و اهل سنت به وسیله نص پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» و امام قبلی ثابت می شود، و نزد اهل سنت، به خلاف شیعه، به وسیله بیعت اهل حل و عقد هم ثابت می شود. دلیل ما بر این امر، ثبوت امامت ابوبکر به وسیله بیعت است»^۴

۱) سلیمانیه بهبهانی، عبدالرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۲۹۸، به نقل از شرح مقاصد ۲۳۲/۵

۲) سلیمانیه بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۲۹۸، به نقل از مقدمه ابن خلدون، ص ۴۶۵

۳) اصول دین / ۲۷۷

۴) شرح المواقف / ۳۵۱/۸

اهل سنت پس از پذیرش بیعت اهل حل و عقد به عنوان یکی از راه های اثبات امامت، در تعداد کسانی از اهل حل و عقد که امامت به وسیله بیعت آن ها ثابت میشود اختلاف کرده اند. قاضی ماوردی (متوفای ۴۵۰ هجری) می گوید: «علماء در تعداد کسانی از اهل حل و عقد که امامت به وسیله بیعت آن ها ثابت می شود اختلاف کرده اند» وعده ای می گویند: باید جمهور اهل حل و عقد از هر منطقه ای بیعت کنند تا رضایت عمومی واجتماع بر پذیرش امامت و بی حاصل شود. این قول با توجه به نحوه بیعت با ابو بکر بر خلافت باطل می شود، زیرا فقط کسانی از اهل حل و عقد که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند منتظر رسیدن دیگران نشدند

طایفه دیگری گویند: حد اقل باید پنج نفر باشند که یا همگی با امام بیعت کنند، یا عقد بیعت توسط یکی از آن ها و با رضایت چهار نفر دیگر صورت گیرد.

طرفداران این قول به دو چیز استدلال کرده اند:

۱- بیعت ابوبکر با حضور پنج نفری انجام شد که توافق بر بیعت با ابوبکر کردند سپس سایر مردم از آن ها تبعیت کردند، این پنج نفر عبارت بودند از: عمر ابن خطاب، ابو عبیده بن جراح، اسید بن خضیر، بشیر بن سعد و سالم «پسر خوانده ابو حذیفه»

۲- عمر تعیین خلیفه را به شورای شش نفره واگذار کرد تا یکی از آن ها با رضایت پنج نفر دیگر به عنوان امام تعیین شود این قول را اکثر فقها و متکلمان اهل بصره اختیار کرده اند.

شورا، مبنای حکومت و خلافت:

در میان متکلمان اهل سنت عده ای از متجددین تلاش کرده اند حکومت اسلامی را مبنای شورا و مشورت قالب بندی کنند و آن را به منزله آراء عمومی قرار دهند این عده به دو آیه استدلال کرده اند: اول: «و شاورهم فی الامر فإذا عزمت فتوکل علی الله»؛ «و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن»

خداوند سبحان در این آیه، پیامبر را به منظور آموزش دادن به امت، امر به مشاوره کرده تا در امور با اهمیت، با هم مشورت کنند. نقد:

۱- خطاب در این آیه، متوجه حاکی است که حکومتش مستقر شده و خداوند امر می کند که از آراء رعیت تحت حکومتش بهره برد. پس نهایت آنچه می توان مفاد آیه را به آن تعمیم داد این است که وظیفه همه حاکمان، مشورت گرفتن از امت است، و اما این که خود خلیفه را به وسیله شورا تعیین کنیم، از این آیه نمی توان بر آن استدلال کرد

۲- معنای متابدر از این آیه این است که مشورت کردن، موجب الزام حاکم بر عمل بر طبق رأی مشاوران نمی شود، بلکه حاکم آراء و افکار مختلف را زیر و رو کرده و سپس آن چه را به نظر خودش صحیح است اختیار می کند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وقتی تصمیم گرفتی پس بر خدا توکل نما».

همه این ها نشانه این است که این آیه، ناظر به امور دیگر، غیر از مسئله خلافت و حکومت است. به همین خاطر است که از هیچ یک از افراد حاضر در سقیفه مشاهده نشده که به این آیه احتجاج کنند.

آیه دوم: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۱ و کسانی که دعوت پرور دگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می دارند و کارهایشان را به صورت مشورت در میان آن ها است و از آن چه به آن ها روزی داده ایم انفاق می کنند»

در این آیه کلمه «امر» به ضمیر «هم» اضافه شده و مفید عمومیت نسبت به هر امری حتی خلافت است. پس معنای آیه این است که وظیفه مؤمنان در هر مورد، رجوع به شورا است.

نقد: این آیه مؤمنان را تشویق و ترغیب به استفاده از شورا در امری می کند که با شئون آن ها مرتبط باشد، نه در امری که از حوزه امور آن ها خارج باشد و اینکه تعیین امام، داخل در امور و شئون مؤمنان باشد اول کلام است، زیرا بنا بر فرض، ما نمی دانیم که آیا تعیین امام به عهده مردم است یا از شئون خداوند است؟ و نمی دانیم آیا امامت، امارت و ولایت الهی است که با نصب و تعیین الهی صورت می گیرد، یا امارت و ولایت مردمی است که مردم حق دخالت در آن را دارند؟ دیدگاه پیامبر «صلی الله علیه و آله وسلم» نسبت به رهبری بعد از خود

سخنانی که از رسول اکرم «صلی الله علیه و آله وسلم» بر جای مانده نشان می دهد که آن حضرت مسئله رهبری بعد از خود را مسئله ای الهی و حق اختصاصی خداوند جل جلاله می دانسته است. آن حضرت وقتی قبیله بنی عامر را به اسلام دعوت کرد و آن ها را در ایام حج به مکه آمدند، رئیس آن ها گفت: اگر با تو بیعت کردیم و خداوند شمارا بر مخالفانتان پیروز گرداند آیا براب ما سهمی در حکومت بعد از خودت وجود داشت؟ آن حضرت فرمود: «امر حکومت بعد از من در اختیار خداوند است و در هر کجا که صلاح بداند قرار می دهد»^۲

(۱) شوری/۳۸

(۲) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۰۷ به نقل از السیره النبویه: ۲/۴۲۴

اگر خلافت و جانشینی پیامبر در اختیار امت بود باید می فرمود که امر خلافت به عهده امت، یا اهل حل و عقد و یا امثال آن است. پس واگذاری امر خلافت به خداوند ظهور در این امر دارد که خلافت و جانشینی پیامبر هم مثل اصل نبوت در اختیار خداوند است که هر کجا که صلاح بداند قرار می دهد خداوند می فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱ «خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد»

پس لسان دلیل در هر دو مورد «نبوت و خلافت» به صورت واحد است. علاوه بر این نصوصی وجود دارد که به آن چه مرتکز عقل انسانی است اشاره می کند؛ یعنی این که رها کردن امت بدون رهبر و امام، از طرف کسی که زمامدار امت است، امری قبیح است. عایشه به عبد الله بن عمر می گوید: «ای فرزندانم، سلام مرا به عمر برسان و بگو امت محمد را بدون سرپرست و امگذار^۲ عایشه این سخن را زمانی گفت که عمر ترور شده بود و مرگ خویش را نزدیک می دید و فرزندش را نزد عایشه فرستاد تا از او اجازه بگیرد که در خانه عایشه و نزد پیامبر «صلی الله علیه و آله وسلم» و ابوبکر دفن شود.

عبد الله دین عمر هم به پدرش می گوید: همانا شنیدم مردم راجع به تو چیزی می گویند و سوگند یاد کردم که آن را به تو برسانم. آن ها گمان می کنند که تو جانشینی برای خود تعیین نکرده ای، در حالی که اگر تو کسی را بر شتر یا گوسفندی بشماری و او نزد تو آمده و آن شتر یا گوسفند را رها کند، وی را کسی خواهی دانست که وظیفه خویش را انجام نداده است. پس اگر ترک شتر و گوسفند بدون سرپرست صحیح نیست، مراعات مردم «و تعیین جانشین برای خود» لازم تر است^۳

و با همین استدلال بود که معاویه عمل خود برای بیعت گرفتن از مردم برای فرزندش یزید را توجیه می کرد و می گفت: «من کراهت دارم از این که امت محمد را بعد از خودم همچون گوسفندی بدون چوپان رها کنم» پس اگر ترک امت بدون تعیین رهبر و جانشین از نظر عقل ناصحیح است چگونه جایز می دانند که به پیامبر «صلی الله علیه و آله وسلم» نسبت دهند که امت را بدون جانشین ترک کرد؟! گویا این جماعت از نبی اکرم «صلی الله علیه و آله وسلم» بر امت اسلامی دلسوز تر بودند، و این امری شگفت و مایه تعجب است.

دلایل و جوب نص در امامت نزد شیعه امامیه

حقیقت امامت نزد شیعه، با آن چه اهل سنت در باره امامت تصور می کنند، متفاوت است.

(۱) انعام/۱۲۴.

(۲) سلیمانی بیهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۰۸ به نقل از الامامة والسیاسة: ۳۲/۱.

(۳) حلیة الأولیاء: ۱/۴۴.

امامت نزد شیعه رهبری حاکمیت الهی و استمرار همه وظایف نبوت است؛ به جز تحمل (و دریافت و ابلاغ) وحی الهی. مقتضای چنین مقامی این است که امام به همان شرایطی که در پیامبر است متصف باشد به جز این که طرف و مخاطب وحی تشریحی نیست. بر این اساس، طریق ثبوت امامت منحصر است در تنصیص از طرف خداوند و نصب از جانب پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» یا امام پیشین. براهین این مطلب به شرح زیر است:

أ: خلأهای عظیم و ترسناک بعد از پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» در چهار عرصه وظایف و کارهای پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» منحصر به دریافت وحی الهی و تبلیغ آن به مردم نبود بلکه عهده دار امور ذیل نیز بود:

۱- تفسیر کتاب الهی (قرآن) و شرح مقاصد و اهداف، و کشف اسرار آن. خداوند می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ»^۱ « و ما این ذکر [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آن چه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی.»

۲- داوری و قضاوت میان مردم در هنگام اختلاف و نزاع. خداوند می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»^۲ « ما این کتاب را بر حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمائی»

۳- تبیین احکام موضوعاتی که در دوره نبوت آن حضرت پدید می آمد؛
۴- دفع شبهات و پاسخ به سؤالات مشکل و شبهه آمیز که دشمنان اسلام، از یهود و نصاری مطرح می کردند؛

۵- محافظت از دین در مقابل تحریف و دستبرد دشمنان و مراقبت از اصول و فروعی که مسلمانان از پیامبر اخذ می کردند، تا این که قدم های آن ها در آن امور نلغزد. این ها اموری بود که نبی اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» در زمان حیات بر عهده داشت.

(۱) نحل/۴۴.

(۲) نساء/۱۰۵.

آشکار است که با رحلت آن حضرت، خلاً عظیم و ترسناکی در این عرصه ها پدید می آمد

ب: امت اسلامی و مثلث خطر فراگیر و ویرانگر

دولت اسلامی که پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» تأسیس کرد در زمان وفات پیامبر از جانب شمال و شرق در محاصره دو امپراطوری از بزرگ ترین امپراطوری هایی بود که در آن دوران شناخته شده بودند و دارای نیرو و قدرت بسیار بودند.

این دو امپراطوری که در آن دوران شناخته شده بودند و دارای نیرو و قدرت بسیار بودند. این دو امپراطوری عبارت بودند از روم و ایران در عظمت ام پراطوری ایران همین بس که وقتی نامه پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» با مضمون دعوت وی به اسلام به دستش رسید آن را پاره کرد و به عامل و کار گزار خود در یمن نامه نوشت که: « دو تن از افراد قوی و چابک خود را به دنبال این مرد در سرزمین حجاز بفرست تا او را نزد من بیاورند! » و در عظمت امپراطوری روم همین بس که برخورد های متعددی بین آن ها و مسلمانان در سال هشتم هجری اتفاق افتاد مثل جنگ مته که فرماندهان لشکر اسلام، یعنی جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه، به شهادت رسیدند و سپاه اسلام، در حالی که شکست خورده بود عقب نشینی کرد. به همین جهت در سال نهم هجری آن حضرت، خود را در رأس سپاه اسلام برای مقابله با لشکر بیزانس عازم سرزمین تبوک شد لکن بالشکریان آن ها تلاقی نکرد ، و چند روز در تبوک ماند و سپس به مدینه بازگشت، و به همین بسنده نکرد بلکه در اواخر حیات خویش لشکری به فرماندهی اسامه بن زید برای مواجهه با لشکر روم تجهیز کرد. این وضعیت دولت اسلامی به لحاظ دشمنان خارجی بود. و اما از داخل نیز اسلام و مسلمانان از فشار توطئه های منافقان رنج می بردند که جبهه ای داخلی، شبیه ستون پنجم، علیه مسلمانان تشکیل داده بودند. آن ها به زبان، اسلام آورده بودند و قلباً مشرک بودند و در جستجوی فرصت برای تضعیف دولت اسلامی ، از طریق برانگیختن فتنه داخلی بودند. قرآن کریم در چندین سوره اقدام به رسوا کردن منافقان و آشکار ساختن نقشه های آنان علیه دین اسلام و پیامبر نموده و یک سوره نیز در خصوص منافقان نازل شد.

توجه و اهتمام قرآن برای متعرض شدن به منافقان دوره پیامبر «صلی الله علیه و آله وسلم» که بین صحابه نفوذ کرده بودند بهترین دلیل بر این امر است که آن ها نیروی بزرگی بوده و جماعت زیادی را تشکیل داده بودند و نقش خباث آمیز و پستی در ایجاد فرصت برای دشمنان اسلام بازی می کردند به طوری که اگر رهبری حکیمانه پیامبر نبود دین را نابود می کردند. شاهد بر این مطلب آیه ذیل است: «لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَقَلَّبُوا لَكِ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ»^۱ «آن ها پیش از این نیز در پی فتنه انگیزی بودند و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آن ها کراهت داشتند»

این احتمال وجود داشت و قابل انتظار بود که این سه دشمن (ایران، روم و منافقان) برای نابودی اسلام و از بیخ و بن کردن ریشه اسلام بعد از وفات پیامبر «صلی الله علیه و آله وسلم» با هم متحد گردند پس با این خطر فراگیر و ویرانگر، وظیفه رهبر حکیمی که پایه های دین خود را با قربانی ها و فداکاری های عظیم برپا داشته است چیست؟ آیا مصلحت اقتضا می کرد که رهبری حکیم و آگاه به امور و وظایف رهبری به جای خود نصب کند تا مسلمانان زیر پرچم او در صف واحدی در مقابل این خطر اجتماع کنند، یا این که مصلحت عمومی اقتضا می کرد این امر را به امت واگذار کند تا خو امیری برای خود انتخاب کنند امتی که روحیه حزبی گرایی و قبیله گرایی بر آنان سیطره داشت و شاهد بر آن، مشاجراتی است که در روز سقیفه بین مهاجران و انصار به وقوع پیوست^۲

رهبر حکیم کسی است که نسبت به اوضاع اجتماعی امت خود توجه داشته باشد و شرایط حاکم بر امت را ملاحظه کند و در پرتو آن، آنچه را به صلاح آینده امت می داند ترسیم کند، و معلوم شد که مقتضای وضعیت و شرایط امکت در آن زمان، تعیین یک تدبیر کننده امور بود نه واگذاری امر به امت. سخن شیخ الرئیس ابن سینا در مورد امام، به همین مطلب اشاره دارد، که می گوید: «و جانشین از طریق نص به راه صواب نزدیک تر است، زیرا این طریق، به دو دستگی و نزاع و اختلاف نمی انجامد»^۳

(۱) توبه/۴۸.

(۲) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۱۶ به نقل از: رک: السیرة النبویة: ۶۵۹/۲-۶۶۰.

(۳) الهیات شفاء، ص ۵۶۴

ج: نصب امام لطف الهی است.

آن چه گفته شد نتیجه طریقی بود که در بیان وجود نصب جانشین و امام برای امت اسلامی از جانب پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» در پرتو عقل فطری و بررسی تاریخ اسلامی و وظایف رسالت نبوی و مسؤولیت های خطیر آن، پیمودیم. این شیوه، نزدیک به قائده لطف است که بز رگان شیعه امامیه در این باره به آن استناد کرده اند. سید مرتضی در این باره می گوید: «آنچه دلالت بر مدعای ما می کند این است که هر عاقلی که عادات جامعه را می شناسد و با مردم آمیزش دارد می داند که با وجود رئیس درستکاری که امرش نافذ، و تدبیرش استوار باشد ظلم و زیاده خواهی و تعدی، به کلی و یا عمدتاً، برطرف گشته و یا مردم به برطرف شدن آن نزدیک تر هستند، و اگر رئیسی با چنین ویژگی هایی موجود نباشد مفساد مذکور پدید آمده و یا احتمال پدید آمدن آن بیش تر می شود. پس ریاست (با اوصاف مذکور) لطفی است در انجام واجب و امتناع از فعل قبیح، و لازم است که خداوند مکلفان را از این لطف محروم نسازد، و دلیل وجوب الطاف شامل این مورد هم می شود^۱

وجوب عصمت در امام:

اهل سنت بر اساس مبانی خود، اتفاق نظر دارند که عصمت از شرایط امام نیست زیرا جانشینان پیامبر معصوم نبودند، تفتازانی می گوید: «اصحاب ما برای اثبات عدم وجوب عصمت امام، به اجماع امت بر امامت ابوبکر و عمر و عثمان استدلال کرده اند با این که اجماع دارند که عصمت آن ها واجب نیست..... و نتیجه این امر، ادعای اجماع بر عدم اشتراط عصمت در امام است^۲»

اما شیعه امامیه بر شرط وجوب عصمت در امام اتفاق نظر دارند. شیخ مفید می گوید: «امامیه بر این امر اتفاق دارند که امام نمی باشد مگر کسی که از مخالفت با (او امر و نواهی) خداوند معصوم باشد^۳»

هم چنین می گوید: «همانا امامانی که در اجرای احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تأدیب مردم و جانشین پیامبران هستند، همانند پیامبران معصوم اند»

(۱) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۱۷ به نقل از الذخیره فی علم الکلام: ۴۱۰.

(۲) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۲۲ به نقل از شرح المقاصد

(۳) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۲۲ به نقل از اوائل المقالات: ۴۷.

امامیه بر وجوب عصمت سه وجه استدلال کرده اند که آن ها را بیان می کنیم:

۱. امام همانند پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» حافظ شریعت است

واجب است امام از خطا در علم و عمل معصوم باشد تا بتواند شریعت را حفظ کرده و مردم را به آن چه مورد رضایت خداوند است هدایت کند. علامه حلی به این وجه چنین اشاره می کند: «امامیه معتقدند که امامان در وجوب عصمت از همه قبایح و فواحش از کودکان تا وقت مرگ، چه عمدی و چه سهوی، همچون پیامبران هستند زیرا نقش امامان در حفظ شریعت و برپاداشتن آن، همچون نقش پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» است^۱»

تفتازانی در این استدلال چنین مناقشه کرده است: «نصب امام بر عهده مردم است و مردم راهی برای شناخت عصمت امام ندارند به خلاف پیامبر (که از طرف خداوند نصب می شود)^۲»
جواب این اشکال آن است که این مبنا، که نصب امام به مردم واگذار شده، مبنای باطلی است، و ما می توانیم مطلب را بر عکس کنیم و بگوییم: عصمت امام، امری است که عقل با تأمل در حقیقت امامت و غرض از امامت، به وجوب آن حکم می کند، و از آن جا که به اعتراف خصم، مردم راهی برای شناخت عصمت امام ندارند، پس نصب امام به مردم واگذار نشده است.

۲. آیه ابتلای حضرت ابراهیم «علیه السلام»

خداوند سبحان می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۳»

«(به خاطر آورد) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها بر آمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم ابراهیم عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار بده! خداوند فرمود پیمان من به ستمکاران نمی رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند»

۱) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۲۳ به نقل از دلائل الصدق ۷/۲

۲) سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، المحاضرات فی الالهیات، ص ۳۲۳ به نقل از شرح المقاصد: ۲۴۸/۵

استدلال به این آیه بر مدعا (وجوب عصمت امام) متوقف بر بیان دو امر است:

امر اول: بعضی گفته اند مراد از امامت، منصب نبوت و رسالت است. این قول مردود است زیرا ابراهیم «علیه السلام» قبل از این که منصوب به امامت شود پیامبر بوده است، زیرا او امامت را برای ذریه خود هم طلب کرد، پس بایستی در آن موقع، فرزندان، یا لااقل یک فرزند، داشته باشد تا امید به ذریه و نسل از طریق آن فرزند یا فرزندان داشته باشد. ولی قرآن کریم حکایت می کند که ابراهیم «علیه السلام» وقتی ملائکه او را به داشتن فرزند بشارت دادند تعجب کرد و فرمود: «قال أبشرتمونی علی أن مسنی الکبر فبم تبشرون^۱»

گفت: «آیا به من (چنین) بشارت می دهید با این که پیر شده ام؟! به چه چیز بشارت می دهید؟!»

پس معلوم می شود که ابراهیم «علیه السلام» پیامبر و رسول بود و دارای فرزند و ذریه نبود تا وقتی به سن پیری رسید، سپس در او ان پیری به وی فرزند عطا شد، چنانکه قرآن به صراحت می فرماید: «الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل واسحاق ان ربی لسمیع الدعاء^۲»

« حمد خدایی را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ مسلماً پروردگار من، شنونده و اجابت کننده دعا است»

و سپس امامت را برای ذریه خود هم طلب کرده بنابراین امامتی که به ابراهیم خلیل عطا شد غیر از منصب نبوت است، و ظاهر این است که مراد از آن، منصب رهبری الهی جامعه بود که اضافه بر مقام دریافت و ابلاغ وحی به مردم است. پس در این جا سه مقام است:

۱. مقام نبوت، که منصب دریافت و حفظ وحی است.

۲. مقام رسالت، که منصب ابلاغ وحی به مردم است

۳. مقام امامت، که منصب رهبری و اجرای شریعت در جامعه با استفاده از نیرو و قدرت است.

و حقیقت امامتی که مسلمانان بعد از رحلت پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» اختیار کرده اند، با این امامت (مقام سوم) متحد است

اما امر دوم: یعنی مراد از ظالمین؛ ظلم در لغت عبارت است از قرار دادن چیزی در غیر جایگاه حقیقی و مناسب آن. و تجاوز از حدی که شرع معین کرده و معصیت خداوند، از مصادیق ظلم (به معنای لغوی آن) است. پس معصیت از مصادیق ظلم است. خداوند می فرماید: «ومن يتعد حدود الله فأولئك الظالمون»^۱

«هر کس از حدود الهی تجاوز کند ستمگر است»

صیغه جمع دارای الف و لام (در آیه ابتلای ابراهیم «علیه السلام») ظهور در این امر دارد که ظلم، به هر رنگ و صورتی، مانع رسیدن به این منصب الهی است. در نتیجه، هر فردی از ظالمان از ارتقا به این درجه (منصب امامت) ممنوع است، چه در برهه ای از عمر ظالم بوده و سپس توبه کرده، یا بر ظلم خود باقی باشد. پس شخص ظالم پس از این که مرتکب ظلم شد شامل آیه: «لا ینال عهدی الظالمین» می گردد و صلاحیت او بعد از ارتقاع ظلم، نیاز مند دلیل است. بنا بر این هر کسی که مرتکب امر حرامی، چه رسد به کفر، شده باشد اهلیت منصب امامت را ندارد لازمه این مطلب آن است که امام از زمانی که قلم تکلیف بر او وضع شده تا آخر عمر، باید از گناهان طاهر باشد. این همان چیزی است که شیعه امامیه در باره عصمت امام به آن معتقد است.

آنچه مطلب مذکور را تأیید می کند این است که مردم نسبت به ظلم بر ۴ قسم هستند:

۱. کسی که در تمام عمر ظالم است

۲. کسی که در تمام عمر طاهر و پاک است

۳. کسی که در ابتدا ظالم بوده و سپس توبه کرده باشد

۴. عکس صورت سوم

و حضرت ابراهیم «علیه السلام» منزّه از این است که امامت را برای آن دسته از ذریه خود که مصداق قسم اول هستند درخواست کند.

پس فقط قسم دوم و سوم محتمل است از طرف دیگر خداوند تصریح دارد که عهد او به ظالم نمی رسد، و این حکم (از میان قسم دوم و سوم) فقط بر قسم سوم منطبق می شود و با اخراج این قسم، فقط قسم دوم می ماند که همان مطلوب و مدعای ما است.^۱

۳. آیه اطاعت از اولی الامر

خداوند می فرماید: «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول واولی الامر منکم»^۲

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر»^۳

در این آیه، خداوند به صورت مطلق، وبدون هیچ قیدی امر به اطاعت از اولی الامر کرده است، و آشکار است که خداوند راضی به کفر و یا عصیان بندگان نیست؛ ولو به واسطه اطاعت از شخص دیگر. بنابر این اطاعت اولی الامر در صورتی که امر به عصیان خداوند کند، حرام است. مقتضای جمع بین این دو امر آن است که آن اولی الامر که اطاعت از آن ها به نحو مطلق واجب شده است. بایستی معصوم بوده و هرگز معصیتی از آن ها صادر نشود. پس، از اطلاق امر به اطاعت کشف می شود که متعلق اطاعت دارای خصوصیتی است که وی را از امر به غیر طاعت الهی باز دارد.

علاوه بر این، در آیه مذکور، اولی الامر بدون تکرار فعل «أطیعوا» بر رسول عطف شده است، و این امر دلیل بروحلت ملائک در اطاعت رسول و اولی الامر است. پس همان طور که وجوب اطاعت رسول «صلی الله علیه وآله وسلم» به نحو مطلق و مبتنی بر عصمت او است، وجوب اطاعت اولی الامر هم مطلق و مبتنی بر عصمت آن ها است.

تعریف علم:

دانشمندان علم را از مقوله کیف و به معنای حصول چیزی دانسته اند و گروهی آن را از مقوله انفعال پنداشته و آن را به انفعال ذهن از صورت اشیاء خارجی تفسیر کرده اند. عده ای آن را از مقوله اضافه شمرده اند و به رابطه میان عالم و معلوم تعبیر کرده اند. جمعی آن را بیرون از مقولات ده گانه و به معنای نوعی از وجود اشیاء در ذهن دانسته اند، زیرا وجود مقابل ماهیت است و داخل در مقوله ای نیست^۱

(۱) رستمی، محمد زمان، علم امام، ص ۲۸ به نقل از، جوادی آملی، معرفت شناسی در قرآن، ص ۴۷-۵۵

موانع و حجاب های علم:

همه حقایق اشیاء در لوح محفوظ بلکه در قلوب ملائکه مقربین نگاشته شده اند و از آن جا است که به عرصه وجود می آیند و قرآن در چند مورد به این امر اشاره می نمایند پس همه علوم حق از آن عالم و به واسطه یک قلم عقلی بر قلوب انسان افاضه می گردد چنان که خداوند می فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»^۱. «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۲ و قلب انسان صلاحیت دارد که تمام علوم بر او نگاشته شود و آن مانند آینه ای این استعداد را دارد که تمام حقایق امور از لوح محفوظ به آن تجلی یابد، اما قلب به دلایل زیر از این علوم خالی می باشد:

الف) نقصانی در ذات اوست، چنانکه قلب کودک ذاتاً ناقص است.

ب) کثرت معاصی و خبائث هایی که قلب را از صفا و جلا انداخته اند.

ج) اعتقاداتی که از زمان نونهالی به خاطر تقلید یا حُسن ظن داشته است و اکنون میان او و حقایق حائل می گردند.

د) محبت دنیا که مانع تصویب علمی انسان شده و دانش او را فاسد می کند.

ه) کبر و بزرگی بینی که چونان چرکی است که صفحه شفاف دل را تیره و تار می کند و سبب می شود که فرد بدون برهان به مجادله در آیات خدا پردازد.

راه های برطرف کردن موانع:

پیامبر صل الله علیه وآله می فرماید: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» و نفس انسانی مستعد قبول علم از فرشتگان و جواهر عقول است. حجاب از قابل (یعنی نفس انسان) است و چون حجاب مرتفع شود و نفس به صفت تحلیه متصف شود، تحلیه که متحلی شدن (و زینت یافتن) به حقایق انوار ملکوتی است برای او حتمی است. اما از راه های زیر می توان این حجاب ها را مرتفع نمود:

الف) انسان با نیروی فکر می تواند صورت های علمی و خیالی را از پرده ها و حجاب ها رها سازد و از صور پی به برخی ببرد.

ب) گاهی رائحه الطاف الهی می وزد و حجاب ها از چشم بصیرت مرتفع می گردد و برخی از آنچه در لوح اعلی ثبت است است، در قلب تجلی می کند. چنانکه مرحوم فیض کاشانی می فرماید: گاهی به لطف خفی الهی حجاب ها کنار می رود و آنگاه از ورای پرده غیب، چیزی از غرایب اسرار ملکوت در حالت بیداری بر قلب می تابد که گاهی تداوم دارد و گاهی مانند برق جهنده است و دوامی ندارد.^۱

۱- فیض کاشانی، علم الیقین، ص ۴۷۸-۴۷۹ به نقل از کتب علم امام، ص ۷۲

ج) فراگیری اخلاق فرشتگان حجاب ها را کنار می زند. امامان معصوم علیهم السلام فرموده اند: علم در آسمان است، پس کیست که به آن صعود نماید و آن را بیاورد و یا در اعماق زمین است، پس کیست که آن را از دل زمین بیرون کشد، بلکه علم در قلب های شما مجبول است. پس در محضر الهی ادب فرشتگان را بیاموزید و به اخلاق فرشتگان متأدب شوید تا علوم از قلوب شما ظهور نماید و شما را در خود فرا بگیرد. (د) وقتی انسان از هوای نفس پیروی نماید، قوه ی وهمیه او امور را برخلاف آنچه هستند، به او می نمایند و شیطان می تواند در قلب او جولان دهد و وسوسه کند. هر قلبی شیطانی دارد که در اطراف آن طواف می کنند و مترصد فرصتی برای ورود به آن هستند، پس زمانی که ذکر دنیا و شهوات بر نفس غلبه کند، شیاطین مجال ورود به قلب و وسوسه گری میابند و وقتی نفس به ذکر خدا روی می آورد، عرصه بر شیاطین تنگ گردیده و ناچار به کوچ می گردند. در این حالت فرشتگان روی می آورند و بر قلب او إلهام می نمایند.

تفاوت علم امام با علم دیگر انسان ها

حوضی را تصور نمایم که در زمین حفر شده استاگر آب این حوض از بیرون به داخل آن جریان یابد در این صورت ممکن است از صفا و دوام و کثرت کمتری برخوردار باشد، اما اگر آب از زیر آن بجوشد و به داخل آن گردد، در این صورت ممکن است زلال تر و بادوام تر و کثرت تر باشد. قلب انسان نیز مانند حوض، و علم مانند آب، و حواس پنجگانه مانند نهر می باشند و ممکن است علوم به واسطه نهرهای حواس و مشاهدات به قلب جریان یابد تا از آن پر گردد و ممکن است که راه این جوی ها بسته شود و فرد به عمق قلب توجه نماید و آنرا تطهیر نماید و در درون آن چشمه های علم را بجوشاند.

علم امام به گونه دوم و علم دیگر انسان ها به گونه اول است. ^۱ بی تردید روح امام و انسان های عادی یکسان بوده و استعدادهای نهفته در روح ایشان یکسان است و خداوند تبعیضی در نفخه روح خود به جسم انسان ها روا نمی دارد و نیز منابع و سرچشمه علم آنان نیز مشترک می باشد، اما امام می تواند با مجاهدت های نفسانی و ذکر دائم خداوند و حرکت تکاملی دائمی از این منابع استفاده نماید، ولی انسان ها با کوتاهی در بکارگیری متمم استعدادها و ظرفیت های روحی خود نمی توانند به این منابع دسترسی یابند.

معجزه بودن علم امام:

هر پیامبر شخصی کامل در عقل نظری است و زمانی که صاحب شریعت و عزم می شود، جامع تمام کمالات می گردد. پس برای انسان کامل که جامع کمالات است، سه معجزه وجود دارد:

معجزه اول یک ویژگی در قوه نفس عملی است و آن نیروی تأثیرگذاری در ماده اولیه عالم از راه ازاله یک صورت و ایجاد صورت دیگر است، مثلاً می تواند هوا را تبدیل به ابر می کند.

معجزه دوم به حسب خیالی است و آن اینکه نفس خیالی برای انسان آن قدر قدرت می یابد که او در بیداری به عالم غیبی متصل می شود. پس او گاهی معلوماتش را در کسوت الفاظ مسموعه می بیند و مبدئی که آن علوم را بر او القاء نموده است یعنی فرشته را در صورت یک شخص مشاهده می نماید که در غایت نیکویی و زیبایی است و گاهی به گونه غلبه ظن نسبت به یک امر غیبی است که او را از آن مطلع می سازد.

معجزه سوم که برترین و شریف ترین ویژگی انباء است، کمال قوه نظری و عقل نظری است، به این وجه که جوهر عقلی آن قدر صفا یابد که اتصال شدید به عقل فعال پیدا نماید که با اذن خداوند علوم را بر نفوس افاضه می نماید و آن نفوس این علوم و معارف را بدون واسطه معلم بشری در زمانی کوتاه دریافت می کنند.^۱

عمومیت علم امام:

از جمله روایات اثبات کننده علم عام امام، روایاتی است که در کتب معتبر مانند بحار، زیارت جوامع و... به صورت مشهور و متواتر آمده تصریح دارند که علم امام به کل ماکان و مایکون و به منطق پرندگان و... است، به تمام زبان ها سخن می گوید، از تمام غیب ها سخن می گوید، دچار سهو نمی گردد. امام اولین مخلوقات خداوندند و از نور ایشان خلقت آسمان ها، زمین و... شکل گرفته است.

برای مثال در حدیثی آمده است که امام میان مغرب و مشرق را می بیند و چیزی از عالم ملک بر وی پوشیده نیست و برای او ستونی از نور از زمین به آسمان نصب گردیده است و آسمان ها و زمین در نزداو مانند کف دست اوست که ظاهر و باطن آن را می شناسد.

از جمله مؤیدات برای عمومیت و فعلیت علم امام، روایات دالّ بر حضور امامان در هنگام موت تمام انسان ها در تمام نقاط زمین در آن واحد است؛ به گونه ای که میتواند او را می بیند و این امر با جهل و سهو قابل جمع نیست، بلکه از خوارق عادات است.

فزوننی یافتن علم امام علیه السلام در هر لحظه:

از امامان روایت شده که علم ایشان هر روز و هر لحظه افزایش می یابد.

امام صادق علیه السلام فرموده اند: چیزی از نرد خداوند بیرون نیاید تا آغاز به رسول خدا صل الله علیه و آله شود و سپس به امیرالمؤمنین و پس از آن به یکایک از ماها به ترتیب برسد تا امام بعدی از علم امام قبلی نباشد.^۲

علم امام از منظر آیات:

بزرگانی چون ابن عربی، ملاصدرا، علامه طباطبایی در تفاسیر خود از آیات در مورد آیات استفاده کرده اند که به تعداد کمی از آنها اکتفاء می شود.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۳

علامه طباطبایی می فرماید: خلاف مذکور اختصاصی به آدم علیه السلام ندارد، بلکه

۱- صدرای شیرازی، شرح اصول کافی، ص ۴۵۲.

۲- علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۴۵.

فرزندان او نیز در این مقام با او شریکند؛ آن وقت معنای تعلیم اسماء این می شود که خدای تعالی این علم را در انسان ها به ودیعه سپرده، به طوری که آثار آن به تدریج از این نوع سر بزند و هر وقت هدایت شود، آن ودیعه را از قوه به فعلیت در آورد. از نظر ایشان، اسماء کمالات و اسراری بودند که انسان می توانست آن را تحمل کند، ولی در وسع ملائکه نبود. این اسماء موجوداتی زنده و دارای عقل بوده اند که در پس پرده غیبت قرار داشته اند. این معانی از اسماء در آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَ خَزَائِنَهُ»^۱ نیز وجود دارد و اسماء همان خزائن اشیاست که در نزد خداوند موجود است.

آیت الله مکارم می فرماید: علم اسماء چیزی شبیه علم لغات نبوده است، بلکه مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده است تا انسان بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد.

ملاصدرا در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲ می فرماید: نراد از تعلیم اسماء نه مجرد تعلیم الفاظ، بلکه آشنا ساختن با حقایق و ماهیت اشیا است، زیرا آشنایی با لغات کمال مهمی نیست و کمال، تنها در حکمت و معرفت است.

«وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدَ رَبِّنَا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْبَابِ»^۳

از معصومین علیهم السلام روایت شده که امامان علیهم السلام مصداق «الراسخون فی العلم» هستند و اسم اعظم و تمام مواردی انبیاء و علوم و کتب و مکارم آنها مانند احیای اموات و طی الارض و آشکار کردن علوم غیبی نزد ایشان است.^۴

۱- حجر/۲۱

۲- بقره/۳۱

۳- آل عمران/۷

۴- محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ج. ۴، ص. ۲۲۲

نتیجه

با توجه ادله مذکور ثابت می شود که امام باید کسی باشد از ناحیه خدا تعیین شده باشد و هر کس لیاقت امام شدن را ندارد مگر اینکه ظرفیت پذیرش علم خدایی را داشته باشد.

منابع و مأخذ

- ۱- وزارت آموزش و پرورش، جهان بینی اسلامی، چاپ دوم، سال نشر ۱۳۶۷
- ۲- سلیمانی بهبهانی، عبد الرحیم، محاضرات فی الالهیات، انتشارات راند، چاپ سوم ۱۳۹۰
- ۳- رستمی، محمد زمان، علم امام، انتشارات بوستان کتاب، چاپ دوم ۱۳۹۰
- ۴- مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، انتشارات صدرا، چاپ بیست و هشتم، آبان ۱۳۸۲
- ۵- امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم ۱۳۶۸